

نگاهی به رمان «قربانی طهران»

بوی نارنج، طعم باروت

زینب آزاد

روزنامه‌نگار

❗ قاجاری‌ها آن قدری برایمان دسته‌گل به آب داده‌اند که هرچه بگوییم و بنویسیم حق مطلب را ادا نمی‌کند. اکثرمان با کلمه‌اش هم غریبی می‌کنیم، مشروطه! که از قضا این هم از ثمرات قاجاریان است. یک کلاف سردرگم که با گذشت بیش از یک قرن همچنان در هاله‌ای از ابهام مانده است، هر کس هم تلاش کرد بخشی از آن را گره‌گشایی کند، گره‌ای بر آن افزود. حالا در حوزه ادبیات با کتاب جدیدی مواجهیم که در ذیل سایه روایتی عاشقانه، به مشروطه پرداخته است. نویسنده‌اش پیش از نمایشگاه کتاب در صفحه شخصی‌اش کتاب را رونمایی کرده بود. تضاد موجود در طراحی جلدش برای مدتی متوقف می‌کرد تا هضم کنی همنشینی عجیب نارنج و تپانچه را! میزهای نشر صدای اعتراض نویسنده را درآورده و مجبور شده بود جای خالی را با نقطه چین پُر کند.

قرار بر آن بود که رونمایی‌اش در نمایشگاه کتاب باشد. «نشر معارف» برای اولین بار به خودش جرات داده و رمان را در فهرست خروجی‌های نشرش قرار داده بود. بعد از جلسه رونمایی‌اش کتاب را امضا شده در آغوش گرفتم، دلم نمی‌آمد حظ بصری را با دیگران شریک نشوم. تمام مسیر بازگشت کتاب در دستم بود و اندک اندک می‌خواندم. در آن شلوغی مترو توقع نداشتم کسی حواسش باشد، اما افراد زیادی خیره به جلد کتاب شده بودند یا نام و نشان‌اش را می‌پرسیدند. بگذریم!

معتمد که نویسنده باید دغدغه‌مند باشد. صرف به قلم درآوردن یک سری تخیلات و اطلاعات که هدفی را به دنبال نداشته باشد، مفید فایده نخواهد بود. حامد اشتیری در اولین کتاب خود به سراغ نام‌آنوس‌ترین مساله ایران رفته است و با موشکافی دقیق، روایتی عاشقانه را در بطن تاریخ و به موازات یک توطئه به رشته تحریر درآورده است. او با خلق «هاشم کهکی» در جایگاه یک طلبه قمی جهادگر، ذهنیت مخاطب را جهت‌دار کرده و ویژگی‌های یک روحانی نمونه را در ذهن مخاطب به تصویر می‌کشد، غافل از آن که این طلبه در پی انتقام خون به ناحق ریخته شده پدرش راهی تهران شده و نقشه قتل شیخ فضل‌ا... را در سر می‌پرواند. اشتیری که واقف به تاثیرگذاری اخبار و حدوث شایعات در عصر جدید است، در داستان‌اش به این نکته توجه ویژه‌ای داشته و به خوبی توانسته تاثیر شایعات و اخبار کذب را بر زندگی یک یا چند فرد به تصویر بکشد.

داستان با دریافت یک کاغذ اخبار شروع و جرقه تصمیم‌گیری‌های هاشم زده می‌شود. هاشم که پس از تاثیرپذیری از اخبار و شایعات کذب، همراه با یک چاقوی قدیمی راهی تهران می‌شود، هر روز مشق قتل شیخ را تمرین می‌کند تا تیرش به خطا نرود و آبی بریزد روی حقد و کینه چند ساله‌اش. او که با لطایف الحیلی به شیخ نزدیک شده است در دام معرفت مریدان شیخ گرفتار می‌شود و طبیعتاً محتاطانه‌تر رفتار می‌کند. نویسنده کتاب با چیدمان نامنظم زمانی. مکانی مخاطب را چمدان به دست از این شهر به آن شهر و از این کشور به آن کشور می‌کشانند. همراه هاشم از قم

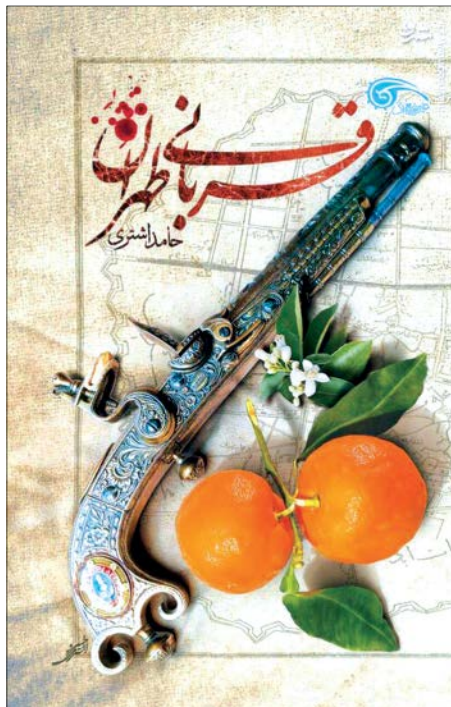
به تهران می‌رود و پس از آن به فرنگ! عمیق بودن وقایع در کنار شخصیت‌ها آن قدر جاندار است که به راحتی بوی نم آن حجره فرسوده و کله‌پزی قوچ سفید را در سبزه میدان استشمام کنیم. مخاطب عام در ابتدای مواجهه با فصول کتاب با عناوین ناآشنایی روبه‌رو می‌شود که برخی بُعد مکانی. زمانی است و برخی نقشه سیر و سلوک و برخی دیگر هدف غایی را نشان می‌دهد: ناسوت، دعوت، نفحه، یقظه، نارنج، احراق، اژدها بره، برگ‌ریزان، موت صغیر، خون، سجن و در نهایت اسرار هویدا و عود، اینها عناوین فصول این رمانند که توضیحشان در این مُقال نمی‌گنجد، اما خوب است که با دانستن معانی آنها روایات این کتاب را بخوانیم چون بیش از حد مرتبط هستند. داستان دو روایت موازی را با ضرباهنگی تند بیان می‌کند و فرصت تنفس به خواننده را نمی‌دهد. وجود دو راوی با زاویه دید بسیار مناسب، مخاطب را میخکوب می‌کند. راوی در روایت اول دانای کل محدود و من راوی در روایت دوم که به موازات در پاریس رخ می‌دهد، روایت یک سردار بختیاری است و از دید خود سردار روایت می‌شود.

شرح موقعی که بر هاشم گذشت را پیشتر بیان کردم. علیقلی که در ایران جزو ملاکان بزرگ بختیاری بوده است؛ حالا فارغ از مشروطه و خیرهایش به عشق‌بازی با «ترز» مشغول است. بخش عاشقانه کتاب در پاریس و دوشادوش سردار و تازه معشوقه جوانش رخ می‌دهد. او که از ایران رخت بسته است و پرونده ایران را تا ابدالدهر بسته، با ترزند سرچارلز هاردکینگ به جمع مشروطه‌خواهان می‌پیوندد و راهی ایران می‌شود. در این میان هاشم در مراجعه یکطرفه به قاضی، حکم قتل شیخ را تمرین می‌کند تا زمانی که «مأده» بر نارنج دلش زخم می‌زند و هاشم در دیدارش جای ترنج دست می‌برد...

«مساله عشق و علت به وجود آمدنش، به سادگی قابل شناسایی نیست. گاهی عشق در وسط ماموریتی خطرناک به سراغت می‌آید و بین دو راهی اسیرت می‌کند؛



کتاب را برای بار سوم خواندم. همزمان بوی نارنج زخمی هاشم و باروت تپانچه همراه با عطر غلیظ قهوه قجری در لابه‌لای کتابم پیچده و مشامم را پر کرده است



گاهی هم پلی می‌شود برای صعود...

اره‌ای می‌شود که میله‌های زندان خودخواهی را می‌برد و چشمش را به روی نوری زیبا باز می‌کند. جان عاشق بی‌قرار می‌شود و در نظرگاه جای ترنج دست می‌برد»

نویسنده برای تعلیق داستان‌اش، مخاطب را حیران می‌کند در رفت و آمدهای بجا و به موقعش در مسیر تهران و پاریس. با عمق دادن به شخصیت‌هایش از پیش بینی اتفاقات بعدی جلوگیری می‌کند و ملتسمانه می‌خواهد هر ذهنیتی را که دارید دور بریزد و با داستان همراه شوید. نثر روان و شیرین کتاب را ضمیمه کنید به همه اینها و در کنارش موشکافی از مشروطه را هم حاشیه‌نویسی کنید.

از دیگر نکات قلم این نویسنده تکنیک توازی است. استفاده از این تکنیک با مهارت خاصی صورت گرفته است. نمونه‌اش در لابه‌لای کتاب محسوس است. مثلاً: زمانی که هاشم وارد تهران می‌شود هوا ابری است و فضای تصمیم‌گیری او نیز مه‌آلود است؛ وقتی از تهران می‌رود دیگر خبری از ابر در آسمان نیست و تهران مثل قلب و ذهن هاشم صاف است. نمونه دیگرش همان جایی است که در سیرک سرچارلز هاردکینگ توضیحاتی از روند کار را برای علیقلی می‌دهد؛ همزمان اسب سیرک با حرکات دست و شلاق دخترک خود را هماهنگ می‌کند و اینجاست که علیقلی هم رام حرف‌های سرچارلز هاردکینگ می‌شود.

زمانی که عمیقاً درگیر ماجرای قتل و عشق دور روایت شده‌ایم، با فرهنگ مردم، آداب و رسوم و لحن گفت‌وگوهایشان عجین می‌شویم. مستانه در کوچه‌های خاکی تهران قدیم قدم می‌زنیم. از بازارش خرید می‌کنیم؛ بی‌آن که بفهمیم، بی آن‌که متوجه حجم وسیع اطلاعات نویسنده شویم. این حيله نویسنده است تا علاوه بر اطلاعات تاریخی‌اش، مردم‌شناسی و معاشرت‌ش را به رخمان بکشد.

پس از مطالعه این کتاب، برای تعادل افکار پریشان‌تان «یک مشت خالی اسطوخدوس به همراه همین مقدار بادرنجبویه و ایتیمون بهار نارنج و کمی برگ خشخاش دم نموده و روزی دو وعده میل کنید.»

سخن به درازا کشید. کتاب را برای بار سوم خواندم. همزمان بوی نارنج زخمی هاشم و باروت تپانچه همراه با عطر غلیظ قهوه قجری در لابه‌لای کتابم پیچده و مشامم را پر کرده است. ❗